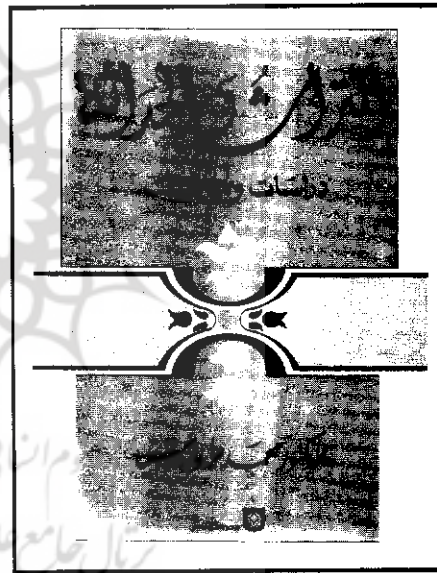


معرفی و نقد کتاب :

التراث والحداثة

- التراث والحداثة: دراسات و مناقشات
- محمد عابد الجابري
- بيروت، مركز دراسات الوحدة العربية، ۱۹۹۹

تقابل فرهنگ جدید ملل اروپایی، با فرهنگ‌های سنتی مردمان غیراروپایی، معضلات و مسائل جدیدی برای نخبگان و مردمان عادی این جوامع مطرح نمود. طرح، تبیین و یافتن راه‌حلهایی برای این مشکلات، مدتهای مدید به دغدغه اصلی نویسندگان، سیاستمداران و روشنفکران جوامع جهان سومی، مبدل شد

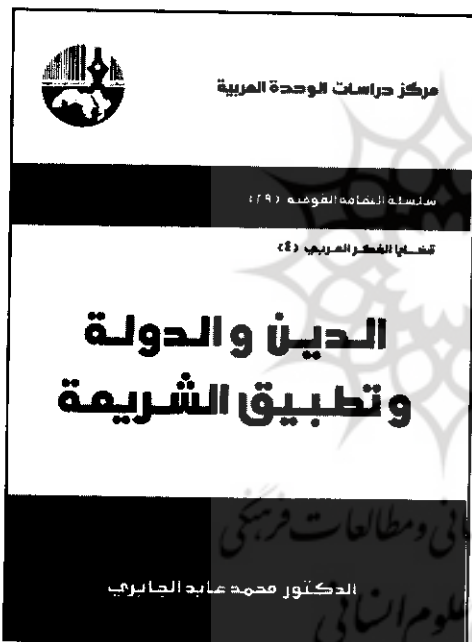


از آن زمان که نویسندگان ایتالیایی به بازخوانی متون کلاسیک پرداخته و با نگرشی نوین، سنن ادبی و میراث فرهنگی و فکری خود را مورد ارزیابی و کنکاش قرار دادند، زمینه‌های ظهور افکار، اندیشه‌ها و به دنبال آن تحولات عظیم اجتماعی، اقتصادی و به‌ویژه سیاسی را فراهم آوردند که به سرعت تبدیل به یک جنبش فراگیر گردید که در اواخر قرن پانزدهم از مرزهای ایتالیا فراتر رفت و شور و تحول و نوجویی را در تمام قاره اروپا پراکند. این شور و شوق مهربان‌پذیر برای تحول و ترقی، بنیان‌های فکری، اجتماعی و اقتصادی دنیای غرب را دگرگون ساخت و در عرض چند دهه، قدرتهای استعماری اروپا، با بهره‌گیری از ثمرات و نتایج این تحولات عظیم، به تدریج به سایر نقاط زمین دست یازیدند. فعالیت‌های استعماری اروپائیان، ساکنان دیگر نقاط زمین را با چالش‌های عمده و اساسی در زمینه‌های متعددی روبرو ساخت. از لحاظ سیاسی و اقتصادی، دول استعمارگر، سیطره بلامنازع خود را به مدت طولانی بر کشورهای آسیایی و آفریقایی تحمیل ساختند و از این طریق

«ملتهایی که سنت و سابقه را زیر پا گذاشته‌اند و بنیانکن کرده‌اند و از آن برای پرش به مرحله‌ای بالاتر بهره نگرفته‌اند، مثل کودکانی هستند که هر چیز را باید از نو بیاموزند... تاریخ خود را باید از نو شروع کنند... گذشته نقطه عزیمت ماست.»
(نقل از ما و مدرنیته، نوشته داریوش آشوری)

○ احمد رستمی

تقابل میان دو طیف از روشنفکران و نویسندگان تحت عنوان مسأله «سنت و مدرنیسم» به اشکال و عناوین گوناگون تا به امروز دوام آورده است و همچنان به عنوان یک بحث زنده، در جوامع علمی و روشنفکری مطرح است. کتاب «التراث و الحدائث» دکتر محمد عابد الجابری یکی از آثار مهم در این زمینه می باشد



بنیان‌های فکری و سنن اجتماعی آنها را به منازعه طلبیدند. تقابل فرهنگ جدید ملل اروپایی، با فرهنگ‌های سنتی مردمان غیراروپایی، معضلات و مسائل جدیدی برای نخبگان و مردمان عادی این جوامع مطرح نمود. طرح، تبیین و یافتن راه حل (یا راه‌حلهایی) برای این مشکلات، مدهای مدیده به دغدغه اصلی نویسندگان، سیاستمداران و روشنفکران جوامع جهان سومی، مبدل شد. اگر چه این تلاش‌ها در بیشتر موارد، بدون اطلاع از تجارب دیگران، انجام می‌گرفت اما مشابهت‌های زیادی در میان آنها به چشم می‌خورد. اگر جهان عرب، با اشغال مصر توسط ناپلئون به ضعف خود و توانمندی اروپائیان پی برد، شکست‌های ایران از روسیه تزاری چنین اثری را در کشور ما به جای گذاشت و جنبش مشروطیت را که سرآغاز تاریخ جدید ایران می‌باشد بدنال آورد.

تعدادی از پیشگامان نهضت مشروطه و نویسندگان آن عصر در جستجوی علل ترقی غرب و عقب‌ماندگی شرق به مسئله موانع فرهنگی و سنن اجتماعی توجه نمودند، برخی بر تعارض سنت‌های بومی با اندیشه‌های جدید تأکید داشتند و در مقابل عده‌ای بر تجدید حیات میراث‌های کهن و بی‌ریزی شالوده‌های حیات اجتماعی نوین بر بنیادهای گذشته بودند. این تقابل میان دو طیف از روشنفکران و نویسندگان تحت عنوان مسأله «سنت و مدرنیسم» به اشکال و عناوین گوناگون تا به امروز دوام آورده است و همچنان به عنوان یک بحث زنده، در جوامع علمی و روشنفکری مطرح است. گویا، جهان عرب نیز هنوز از این منازعات فکری فارغ نشده است و روشنفکران آن، تأمل در سنت‌های فکری و عقیدتی خود را که اشتراکات بسیاری با میراث فکری و عقیدتی ما دارد و در واقع بخشی از آن به شمار می‌آید، وجهه همت خود قرار داده‌اند. کتاب «التراث و الحدائث» دکتر محمد عابد الجابری یکی از آثار مهم در این زمینه می‌باشد. مطالعه این اثر می‌تواند راهگشای آن دسته از متفکران ایرانی باشد که به خوانش دوباره میراث‌های فکری خود علاقه‌مندند، چرا که نویسنده در این کتاب می‌کوشد، بنیان‌های نظری تعدادی از روش‌های نوین مطالعه میراث گذشته و افکار و اندیشه‌های پیشینیان را مطرح نماید و حتی خود رأساً آثار چند تن از نویسندگان جهان اسلام از جمله غزالی را با این شیوه‌ها

بررسی نموده و الگوی جالبی برای این پژوهش‌ها طرح کرده است. محمد عابد الجابری نویسنده پرکار و صاحب نام مراکشی، بخش عمده آثار و تألیفات خود را به بررسی و تحلیل مسائل فکری و گفتن‌های مطرح در جهان عرب اختصاص داده و در این راستا مسأله بهره‌گیری از آثار پیشینیان برای حل معضلات امروزی و متقابلاً چگونگی به کارگیری روش‌شناسی‌های جدید را برای مطالعه متون قدیمی مصلح نظر قرار داده است. کتاب «التراث و الحدائث» سومین اثر از سری آثار اوست که مؤلف در آنها مسأله چگونگی برخورد و بهره‌گیری از میراث عربی - اسلامی را با شیوه‌ها و متدهای نوین بررسی می‌نماید. اولین کتاب از این سری تحت عنوان «به بهانه نگرشی مترقیانه بر برخی از معضلات فکری و پرورشی»^۱ در ۱۹۷۷ و دومین اثر با نام «ما و میراث ما: خوانشی امروزی از ماترک فلسفیمان»^۲

جابری: حتی اگر بپذیریم که مدرنیته اروپایی، تنها نماینده و الگوی جهانی مدرنیته است اما خود شکل‌گیری آن در تاریخ اروپا کفایت می‌کند که نتواند با فرهنگ عربی وارد گفت‌وگویی سازنده شود و موجبات تحرک و پویایی آن را فراهم آورد

زیادی داشت و مسائل و دغدغه‌های مسلمین در طی این سالیان دراز همچنان یکسان مانده بود.^۲ از اینرو هر نوع اصلاحگری در دین نیز با بازگشت به شیوه رفتاری سلف صالح امکان‌پذیر بود، اما از اواخر قرن ۱۹، جهان اسلام با شرایط بسیار متفاوت از گذشته روبرو گردید و دیگر بازگشت صرف به شیوه زیست اجتماعی پیشینیان پاسخگوی معضلات و مشکلات موجود نبود. از سوی دیگر انسان مسلمان قادر نبود به سادگی دین خود را از میراث به جای مانده از گذشتگان رها کند، ضمن آنکه تعریف هویت فردی و جمعی وی نیز توسل به این میراث را ضروری می‌نمود. در چنین وضعیتی آموزه‌های مدرنیته، به ظاهر با آموزه‌های سنتی در بیشتر موارد تبیین پیدا می‌کردند و فرد مسلمان را در وضعیت دوگانگی شخصیتی و روحی نگه می‌داشتند. از یکسو مسلمان امروزی، طالب زندگی مدرن است از سوی دیگر حاضر به دست کشیدن از ما ترک فکری و فلسفی و اخلاقی گذشتگان خود نمی‌باشد.

برای حل این مشکل عده‌ای از نویسندگان و متفکران کنار نهادن میراث‌های بومی و اخذ مدرنیته را به جای آن پیشنهاد می‌کنند. اینان برای مدرنیته خصلتی فرامکانی و فرازمانی قائل می‌شوند با اینکه ادعان دارند نظم اجتماعی که بدین عنوان مشهور شده است، پس از عصر روشنگری در اروپا سر برآورده و وجه مشخصه آن پویایی بی‌سابقه، به حاشیه راندن سنت و نتایج جهانی آن می‌باشد، اما در عین حال، محدود به این منطقه از جهان نبوده و در دیگر کشورها نیز قابل پیاده شدن است.^۳ از این دیدگاه مدرنیته، از جامعه‌ای حکایت می‌کند که خردمندانه سامان یافته است.

اما عده دیگری خواهان برخوردی سنجیده با مدرنیته از یکسو و با سنت‌های پیشینیان از دیگر سو بودند. به زعم اینان، که الجابری یکی از آنهاست، مدرنیته یک پدیده تاریخی است و همچون تمام پدیده‌های تاریخی محدود به شرایط تاریخی و حدود زمانی خاص خود می‌باشد و دارای ویژگی‌هایی است که در جریان تحول به خود می‌گیرد، از اینرو، از مکانی به مکان دیگر و از یک تجربه تاریخی به تجربه تاریخی دیگر فرق می‌کند. در اروپا مدرنیته به دنبال اصلاح دینی (رفورمیسم)، رنسانس و روشنگری پدید آمد. اما در جهان عرب هر سه جنبش مذکور

در ۱۹۸۰ منتشر گردید. این دو اثر با کتاب مورد بررسی در این مقاله، تکمیل گردید.

الجابری، کتاب اخیر خود را در سه بخش با چهارده فصل و یک مقدمه تنظیم کرده است. وی در مقدمه از انگیزه خود برای تألیف این اثر، چنین می‌گوید: «از اوایل دهه ۶۰ به تحقیق و بررسی در مورد میراث‌های سنتی مشغول بودم. در یکی از جلسات دانشگاه که در مورد فارابی بحث می‌کردم، دانشجویی از من پرسید: با میراث‌های سنتی خود چگونه باید برخورد کنیم؟... سؤال این دانشجو نوعی دهشت و دلهره در من ایجاد کرد که فلاسفه آنرا اصل و ریشه فلسفیدن می‌دانند. از اینجا شروع به بحث و بررسی جدی در میراث‌های سنتی خود و اندیشه‌های معاصر نمودم.» ۱۴ نتیجه این تلاشها، مجموعه مقالات، سخنرانیها و مباحثاتی است که نویسنده در مورد موضوع فوق انجام داده و همه آنها را در این اثر جمع‌آوری نموده است.

در بخش اول بیشتر مباحث روش‌شناختی و متدولوژیک مطرح می‌شود و عناوینی چون «سنت و مدرنیسم»، «چه سنتی؟...» و کدام روش؟»، «بدنبال نگرشی نوین: سنت... و فکر معاصر جهانی»، «روش و کار بست خوانش نوگرایانه از میراث فکری»، «روش و نگرش شرق‌شناسانه در فلسفه» و «تاریخ و فلسفه، ملاحظاتی درباره چالش سنت و مدرنیسم».

در بخش دوم نویسنده سعی می‌کند بخشی از نظرات مطرح شده در بخش قبل را در مورد تعدادی از متفکران پیشین اسلامی - عربی و یا برخی از مکاتب فکری رایج در دوره‌های قبل به کار بندد و به مطالعه آثار نویسندگانی چون غزالی^۴، ابن‌خلدون^۵ و بررسی مکتب فکری قرطبه^۶ می‌پردازد. بخش سوم این اثر اختصاص به مناظرات و مباحثه‌هایی دارد که بیشتر در مورد آثار قبلی نویسنده و اندیشه‌های مطرح شده، می‌باشد. نویسنده اثر، قبل از ورود به مباحث اصلی، علت طرح چالش میان سنت و مدرنیسم را مطرح می‌کند. از دید ایشان، شرایط جهان اسلام تا قبل از قرن بیستم، تفاوت ریشه‌ای با شرایط پیش از خود نداشت و به عبارتی، حوادث و شرایط حیات اجتماعی در قرون وسطی و بعد از آن تا اواخر قرن ۱۹، با شرایط حیات اجتماعی دوران آغازین اسلام مشابهت

جابری: در روش شناسی شرق شناسانه، محقق به عنوان فرد خارجی، نگاهی از بیرون به میراث‌های فرهنگی دارد و نفس وجود چنین نگرشی بیرونی و فقدان دیدگاه درونی موجب ناکامی این روش در ایجاد تحول و پویایی در داخل یک فرهنگ می‌گردد

گیرد. " همین بعد از مدرنیته در ایران نیز مورد توجه برخی از صاحب‌نظران قرار گرفته است.^{۳۲}

جابری در ادامه، به بررسی علل فقدان و غیبت روح انتقاد و روحیه نقدپذیری در اندیشه معاصر اعراب می‌پردازد، و حاکمیت سنت بر خردورزی و حضور دیگری (غرب) را از جمله موانع مهم در این رابطه برمی‌شمارد.

در مورد نقش عامل دوم (حضور غرب در حیات فکری و سیاسی اعراب) وی توضیح می‌دهد که دلیل حضور دیگری، متفکران عرب مجبورند در دو جبهه مختلف مبارزه کنند. از یکسو باید به نقد سنت‌های پیشینیان بپردازند و دقت کنند که این نقد به گونه‌ای نباشد که در نهایت به طرد و کنار گذاشتن میراث نیاکان منجر شود، از سوی دیگر آنها خود را ناچار از مقابله با مبارزطلبی غرب در صحنه‌های فکری و اجتماعی می‌بینند در عین حال که غرب توانسته است در این زمینه‌ها برتری خود را تثبیت کند. اما غرب زمانیکه به سنجش میراث‌های خود دست بازید، با یک رقیب جدی در عرصه خارجی مواجه نبود و به همین دلیل مبارزات خود را در سطح داخلی پیگیری کرد. از دیگر موانع موجود برای رواج اندیشه عقلانی و انتقادی را نویسنده، رواج ترجمه‌های ناقص و نامناسب از آثار غربی می‌داند که به بدفهمی و عدم درک کامل آنها منجر می‌شود و به طریق اولی زمینه نقد و بررسی عالمانه را فراهم نمی‌سازد.^{۳۳}

غیبت روحیه انتقادی در سپهر اندیشگی اعراب، در مورد پژوهشگران سنن فکری و عقیدتی آنها نیز مصداق پیدا می‌کند. بررسی متون انتقادی گذشتگان از یکسو مستلزم پذیرش و عنایت خاص به آن متون و آثار است، از سوی دیگر مستلزم فراتر رفتن از زمینه متن و نگاهی فراتر از نگرش مؤلف اثر و به عبارتی نگرشی از افق زمانه حاضر به آن می‌باشد. اما بیشتر پژوهشگران آثار پیشینیان - اعم از اعراب و اروپایی‌ها - این دو شرط را رعایت نکرده و نمی‌کنند. عده‌ای از آنها آنچنان به متن و زمینه آن وفادار می‌مانند که باب هر نوع سنجش خردمندان را می‌بندد و عده دیگر عنایت خاص و اهمیت و جایگاه متن را بالاستقلال در نظر نگرفته و عمدتاً در چارچوب نگرش خاص خویش به بررسی و ارزیابی آن می‌پردازند. جابری نگرش‌ها و روش‌های مختلف

(اصلاح دینی، رنسانس و روشنگری) یکجا و بصورت متداخل و همزمان در یکصد سال قبل پدیدار شده‌اند و هیچ یک بر دیگری تقدم ندارند.

مؤلف در ادامه استدلال می‌کند، حتی اگر بپذیریم که مدرنیته اروپایی، تنها نماینده و الگوی جهانی مدرنیته است اما خود شکل‌گیری آن در تاریخ اروپا کفایت می‌کند که نتواند با فرهنگ عربی وارد گفت‌وگویی سازنده شود و موجبات تحرک و پویایی آن را فراهم آورد. بهمین دلیل الجابری راه مدرنیته را نقد نظام‌مند و سیستماتیک فرهنگ عربی می‌داند چرا که این کار، انگیزه ایجاد پویایی و تحول را از درون فرهنگ عربی ایجاد می‌کند و راه برای شکوفایی آن مهیا می‌گردد. بنابراین مدرنیته قبل از هر چیز، باید در روش‌ها و بینش‌ها تجلی پیدا کند و هدف آن رها ساختن افکار و تصورات انسان عربی و مسلمان از قید و بندهای ایدئولوژیکی و عاطفی - احساسی باشد که آنرا برچسب‌های عام و مطلق فروپوشانده و از ویژگی‌های تاریخی و نسبی خود جدا کرده‌اند.^{۳۴}

از دیدگاه الجابری، عقلانیت و دموکراسی دو پایه اصلی (و به تعبیر وی ستون فقرات مدرنیته) را تشکیل می‌دهند.^{۳۵} تأکید وی در این کتاب بیشتر بر بعد عقلانیت مدرنیته است و بحث دموکراسی را کمتر مورد توجه قرار می‌دهد و به نظر می‌رسد این مسئله طبیعی باشد، چون بحث کتاب، بیشتر مربوط به مسائل فرهنگی و فکری است و با نهادهای سیاسی و سازوکارهای حل منازعه و اختلافات خیلی سروکار ندارد. از دید نویسنده، عقلانیت در اندیشه عربی معاصر بیش از هر چیزی اهمیت دارد و دلیل آن حاکمیت تفکر جنبشی (بیداری) و نهضتی بر فضای گفتمانی اعراب می‌باشد. ویژگی چنین تفکری، رؤیایی و آرمانگرایانه بودن آن است اما تفکر آرمانگرایانه و خیال پردازانه قادر به حل مشکلات موجود نیست و فرد را از واقعیت‌های موجود دور می‌کند. به نظر جابری راه حل این مشکل و تعدیل چنین تفکری، روی آوردن به اندیشه انتقادی است و در واقع عقلانیت در سپهر اندیشگی اعراب امروز، تجلی خود را در روحیه انتقادی پیدا می‌کند. این انتقاد باید از مرزهای قبلی خود (انتقاد از سنت‌ها، ساختارهای سیاسی و اجتماعی و...) فراتر رود و خود اندیشه برخاسته از نهضت بیداری را نیز دربر

به اعتقاد وی اگر چه تبلیغ تصوف، حمله به فلسفه و پایه‌ریزی منطق که توسط غزالی صورت گرفت کاملاً متناقض به نظر می‌رسند اما این تناقض در سطح انتزاعی و فکری مطرح است ولی در سطح سیاسی و ایدئولوژی سیاسی نه تنها چنین تناقضی مطرح نیست بلکه هر سه، بصورت همزمان به عنوان سلاحهایی که مکمل یکدیگرند، بر ضد دشمنی واحد (اسماعیلیان) به کار گرفته می‌شوند

بررسی فلسفه اسلامی بهره گرفته‌اند.

در روش کلیت‌گرا، مؤلف تاریخ فلسفه اروپا را به عنوان تاریخ فلسفه و اندیشه کل جهان در نظر می‌گیرد و هر نوع فلسفه را در زیر چتر فلسفه اروپایی مورد بررسی قرار می‌دهد. در این روش، تمام شاخه‌های تفکر، ریشه در اندیشه اروپایی دارند و آنچه که از اهمیت برخوردار است، تفکر انسان آریایی است و محصولات فکری و فرهنگی دیگران از اصالت لازم برخوردار نمی‌باشند از اینروست که مورخان فلسفه نظیر امیل بریه، اندیشه شرق را به عنوان تعلیقه به کتاب خود اضافه می‌کند. در روش تحلیلی - زیان‌شناسانه، محقق شرق‌شناس می‌کوشد، ریشه‌های هر نوع اندیشه‌ای را از طریق تحلیل، پیدا کند. در این روش عمدتاً به تبارشناسی اندیشه‌ها توجه می‌شود و یافتن خاستگاه هر تفکر از اهمیت خاصی برخوردار است. نویسنده معتقد است شرق‌شناسانی که از این روش بهره گرفته‌اند، نهایت تلاش خود را به کار برده‌اند تا نشان دهند که افکار و فلسفه مسلمانان، همگی ریشه در یونان باستان دارد و برگرفته از آموزه‌های آنتیان است و از خود چیزی تازه و نو ابداع نکرده‌اند.

در روش فردگرایانه، پژوهشگر تلاش می‌کند، اندیشه‌های یک اندیشمند شرقی (و یا جریان و نحله فکری) را بطور مستقل و جدا از جریان‌های فکری رایج در اروپا و با معیارهای داخلی آن مورد توجه قرار دهد. اما به زعم جابری در این نوع بررسی‌ها نیز، چراغ راهنمای محقق غربی، مشکلات درونی غرب است و این مشکلات است که شرق‌شناس را به سوی یک متفکر خاص سوق می‌دهد و او می‌کوشد از طریق آشنایی با اندیشه‌های این متفکر، توشه‌ای برای هموطنان خود در آن سوی جهان (اروپا) ببرد و در این میان، اگر بخش مهمی از میراث فرهنگی شرق به باد غفلت و نسیان سپرده می‌شود، چندان باکی نیست.

جابری پس از برشمردن اشکالات این سه نوع روش از هر کدام نمونه‌ای ارائه می‌دهد و به نقد و تحلیل آنها می‌نشیند. کتاب «تاریخ فلسفه در اسلام» نوشته تی، جی دی‌بور (T. J. De Bor) آلمانی از نوع اول شمرده می‌شود و کتاب دکتر اس. پینس (S. Pines) با

بررسی متون به جای مانده از پیشینیان و میراث گذشتگان را در دو مقوله، دسته‌بندی می‌کند.

نخست، روش‌شناسی سنتی: در این روش پژوهشگر اقوال و نظرات متقدمین را برگزیده و براساس گفتمان خود آنها مورد بررسی قرار می‌دهد و معضلات و مسائل مطرح شده برای آنها، در همان چارچوب‌های موجود، مد نظر قرار می‌دهد و تلاش چندانی برای ایجاد پل ارتباطی میان آن معضلات و مسائل امروزی به کار نمی‌بندد و در نتیجه آثار پیشینیان به صورت جزیره‌ای متروک که هیچ ارتباطی با ساحل زندگی و حیات اجتماعی ما ندارد، مورد توجه قرار می‌گیرد و صرفاً توجه کسانی را جلب می‌کند که به مباحث قدیمی علاقه‌مندند و دنبال بهره‌مندی و به کارگیری آنها برای حل مشکلات فعلی نمی‌باشند.

دوم، روش‌شناسی مدرن: این نوع روش‌شناسی باز به دو دسته شرق‌شناسانه و مارکسیستی تقسیم می‌شود. در روش‌شناسی شرق‌شناسانه، محقق به عنوان فرد خارجی، نگاهی از بیرون به میراث‌های فرهنگی دارد و نفس وجود چنین نگرشی بیرونی و فقدان دیدگاه درونی موجب ناکامی این روش در ایجاد تحول و پویایی در داخل یک فرهنگ می‌باشد. به نظر جابری شرق‌شناسی چه در بعد فلسفی و چه در بعد اجتماعی و تاریخی از دو مشکل عمده رنج می‌برد که اولی مربوط به ارتباط آن با استعمار می‌باشد و دومی به حاکمیت ذهنیت اروپا محور در میان شرق‌شناسان مربوط می‌شود.^{۱۳}

جابری در کتاب خود بیشتر به تبیین ضعف دوم می‌پردازد و ارزیابی مسئله اول (رابطه با استعمار) را به عهده سیاست‌شناسان و تاریخ‌نگاران واگذار می‌کند. او برای بررسی این مشکل مقاله خاصی را اختصاص می‌دهد و سه روش عمده تاریخ‌نگاری فلسفی شرق‌شناسان را مورد سنجش قرار می‌دهد. جابری معتقد است که هر سه روش مذکور با اعتقاد به اروپا محور کار خود را آغاز می‌کنند و تا آخر نیز به معضلات موجود در جامعه اروپا توجه دارند، به این ترتیب جابری معتقد است که انگیزه آنها از مطالعه فلسفه اسلامی، خدمت به آن نیست، بلکه از این طریق می‌کوشند تا راه برون رفت از معضلات اجتماعی خود را بیابند. به اعتقاد وی، شرق‌شناسان از سه روش کلیت‌گرا، تحلیلی و فردگرا برای

جابری معتقد است هر نوع خوانش جدید از میراث‌های گذشتگان باید همزمان بتواند دو کار را انجام دهد، اول اینکه متن مورد مطالعه را در چارچوب‌های عصر تألیف آن، و معضلات و چالش‌های فکری رایج در آن زمان مورد بررسی قرار دهد، دوم اینکه متن مورد نظر از دیدگاه زمان حاضر و در چارچوب گفتمان‌های موجود ارزیابی کند و ارتباط آن را با چالش‌های فکری زمانه ما مشخص نماید



عنوان «مکتب اتمیسم در بین مسلمانان و رابطه آن با مکاتب یونانی و هندی» در روش‌شناسی تحلیلی قرار می‌گیرد و بالاخره اثر معروف «هانری کربن (Henri Corbin) با عنوان «تاریخ فلسفه اسلامی» جزو دسته سوم به شمار می‌رود.^{۱۳}

روش‌شناسی مارکسیستی، دومین دسته از روش‌شناسی مدرن به شمار می‌رود. در این روش محقق می‌کوشد با بهره‌گیری از آموزه‌های دیالکتیک مادی گرا، تاریخ فلسفه اسلامی را ترسیم نماید اما از دیدگاه مؤلف، اکثر پژوهشگرانی که به اینکار دست یازیده‌اند، به جای بهره‌گیری از روش دیالکتیکی، در قالب‌های ارائه شده از طرف مارکس و بیرون او در مورد تاریخ شرق فرومانده‌اند و نتوانسته‌اند خود را از قید و بند نگرش‌های قالبی رها کنند و به جای آن که روش مارکسیستی را همچون ابزاری برای نگرستن به پدیده‌های فکری و تحولات اجتماعی و تاریخی بکار گیرند، کوشیده‌اند قالب‌های حاضر و آماده را که از طرف متفکرین مارکسیست طرح شده، به زور بر روند تاریخی و تحولات اجتماعی جهان اسلام تطبیق دهند.^{۱۴}

جابری پس از معرفی و تبیین نقاط ضعف هر سه روش فوق (سنتی - شرق‌شناسی - مارکسیستی)، به تبیین روش خود در مطالعه میراث‌های سنتی می‌پردازد. وی معتقد است که هر نوع خوانش جدیدی از میراث‌های گذشتگان باید همزمان بتواند دو کار را انجام دهد، اول اینکه متن مورد مطالعه را در چارچوب‌های عصر تألیف آن، و معضلات و چالش‌های فکری رایج در آن زمان مورد بررسی قرار دهد، دوم اینکه متن مورد نظر از دیدگاه زمان حاضر و در چارچوب گفتمان‌های موجود ارزیابی کند و ارتباط آن را با چالش‌های فکری زمانه ما مشخص نماید. وی معتقد است پژوهشگر برای انجام این کار باید به ترتیب از سه روش ساختاری، تاریخی و چارچوب‌آیندولوژیکی بهره بگیرد. در گام اول «تبیین ساختاری»؛ پژوهشگر متن مورد مطالعه را به همان شکل که موجود است مد نظر قرار می‌دهد. یعنی همه پیش فرض‌های خود را در مورد سنن فکری و میراث‌های فرهنگی، داخل پرنانتز قرار می‌دهد و به خود متن اکتفا کرده و آنرا به عنوان یک پدیده مستقل مورد بررسی قرار می‌دهد. اصل اساسی در این گام، آن است که محقق قبل از خوانش

الفاظ به خوانش معانی نپردازد.

در گام دوم (تحلیل تاریخی)، پژوهشگر تلاش می‌کند جایگاه متن و ارتباط آنرا با شرایط تاریخی، فرهنگی و اجتماعی زمانه خود پیدا کند. این کار از دو لحاظ اهمیت دارد. یکی اینکه از جهت درک تاریخ‌مند بودن اندیشه مورد بررسی و تبارشناسی آن مهم است و دیگر آنکه امکان سنجش صحت و دقت الگویی (پارادایمی) متن مورد نظر فراهم می‌آید. منظور از تطابق الگویی در اینجا امکان تاریخی است، یعنی شرایطی که زمینه درک آنچه را متن گفته است و آنچه را که نتوانسته بازگو کند و نیز آنچه را که می‌توانسته بگوید اما عمداً به سکوت برگزار نموده است، فراهم می‌آورد.

در گام سوم (تبیین آیدئولوژیک)، به نقش و کارکرد اندیشه مورد نظر، پرداخته می‌شود. در این مرحله محقق می‌کوشد انگیزه‌ها و اهداف مؤلف از

با وجود اینکه بیشتر بحثهای طرح شده به موضوع اصلی کتاب مربوط می‌شوند اما به علت اینکه این بحثها بصورت مقاله‌های جداگانه یا سخنرانیها و مباحثاتی با دیگران می‌باشند، انسجام درونی کتاب چندان محکم نیست و در برخی از مقالات بحثها بصورت تکراری طرح می‌شود و در برخی موارد مطلب بطور کامل طرح نمی‌شود

ایدئولوژیک) بهره می‌گیرد. وی می‌نویسد در زمان حیات غزالی، سلطه سلجوقیان بر بخش مهمی از جهان اسلام برقرار بود و غزالی از این حاکمیت حمایت می‌کرد اما در مقابل اسماعیلیان از مخالفان سرسخت سلجوقیان به شمار رفته و در برانداختن حاکمیت آنها از هیچ کوششی (حتی ترور اشخاص) فروگذار نمی‌کردند. اندیشه رایج در میان اسماعیلیان، چیزی نبود جز فلسفه نو افلاطونی. از این رو غزالی برای رد ادعاهای سیاسی اسماعیلیه، مجبور به رد ادعاهای فلسفی آنها (فلسفه نو افلاطونی) بود و لذا به نگارش «تهافت الفلاسفه» [تناقض گویی‌های فیلسوفان] پرداخت.

از طرفی فرقه اسماعیلیه با ادعای برقراری روابط معلم و متعلم، پیروان زیادی را به سوی خود جلب کرده بود. خط وصل و نقطه نگهدارنده این ارتباط، رابطه مریدی و مرادی بود که بر پایه‌ای عاطفی قرار داشت و ارادت حرف اول را می‌زد. از اینرو نگارش منطق و تعلیم تفکر منطقی الزامی به نظر می‌رسید. در ضمن با این کار، علم کلام اشعری نیز از تناقضات و بحرانیهای داخلی نجات پیدا می‌کرد.

در مورد احیاء نیز، باید گفت که پایه ایدئولوژی سلجوقیان را تصوف تشکیل می‌داد و این تصوف بود که مشروعیت لازم را برای دولت سلجوقی فراهم می‌آورد و غزالی با نگارش احیاء علوم‌الدین کمک زیادی به تحکیم پایه‌های مشروعیت این حکومت رساند.

در پایان بحث نویسنده نتیجه می‌گیرد «اگر چه تبلیغ تصوف، حمله به فلسفه و پایه‌ریزی منطق کاملاً متناقض به نظر می‌رسند اما این تناقض در سطح انتزاعی و فکری مطرح است ولی در سطح سیاسی و ایدئولوژی سیاسی نه تنها چنین تناقضی مطرح نیست بلکه هر سه، بصورت همزمان به عنوان سلاحهایی که مکمل یکدیگرند، بر ضد دشمنی واحد به کارگرفته می‌شوند»^{۱۱}

ارزیابی نهایی:

کتاب «سنت و مدرنیسم» از آثار قابل توجه در زبان عربی و فرهنگ اسلامی به شمار می‌رود و به مسئله‌ای می‌پردازد که مبتلا به همه ملت‌های جهان سوم می‌باشد و مراجعه به کتابها و مقالاتی که تحت همین عنوان به نگارش درآمده‌اند گویای مطلب است.^{۱۲} بویژه اینکه جابری، این موضوع را از بُعد فکری و عقیدتی طرح می‌کند و نهایت

نگارش متن مورد نظر را پیدا کند و مشخص نماید که نویسنده با نگارش آن به چه هدفی (چه کسی) خدمت نموده یا در نظر داشته چنین کاری را انجام بدهد. جابری معتقد است با برداشتن این گام، پژوهشگر امروزی، قادر خواهد بود، متن قدیمی را به متن امروزی تبدیل بکند^{۱۳} به گونه‌ای که متن خود سخن گوید و سخن آن نیز برای مخاطب امروزی قابل فهم باشد.

نویسنده با تبیین روش‌شناسی خود، اهداف و مراحل آن در بخش دوم کتاب، چند مطالعه موردی را به این روش انجام داده است. از میان موضوعات مورد بررسی در بخش دوم، به بررسی اندیشه‌های غزالی که برای فارسی زبانان آشناتر است، اشاره می‌شود. مؤلف در این فصل عوامل تشکیل‌دهنده و تناقضات درونی اندیشه غزالی را بررسی می‌کند و سعی دارد سر وجود این تناقضات مهم را در افکار این اندیشمند شهیر جهان اسلام آشکار سازد.

برای این کار، وی ابتدا جایگاه غزالی را در تاریخ تفکر مسلمین مشخص می‌کند و معتقد است که اگر غزالی نبود، تصوف در فرهنگ اسلامی از این شأن و منزلت برخوردار نبود و غزالی با نگارش کتاب «احیاء علوم‌الدین» که از نثر روان و مناسبی نیز برخوردار است پایه‌های فکری و ایدئولوژیکی تصوف را پایه‌گذاری و تحکیم نموده است و همچنین اگر کتاب «تهافت الفلاسفه» به نگارش در نمی‌آمد، شاید مانع جدی در مسیر اندیشگی مسلمین ایجاد نمی‌شد و اگر «معیار العلم» تألیف نمی‌شد فقه و کلام اشعری از استحکام لازم برخوردار نمی‌شد. جابری با این مقدمه می‌گوید از اینروست که اندیشه غزالی تا به امروز دوام آورده است و همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است.

نویسنده کتاب، از میان آثار متعدد غزالی، به ۳ اثر یاد شده (احیاء، تهافت، معیار‌العلم) توجه بیشتر دارد و معتقد است که دیگر آثار غزالی یا به نوعی در متن این سه اثر منطقی هستند یا به عنوان حاشیهای بر آنها می‌باشند. این سه اثر هر یک به موضوع جداگانه‌ای می‌پردازند، اولی به تصوف، دومی به رد فلسفه و سومی به طرح منطق.

نگاهی گذرا به این موضوعات نشانگر تناقض فاحشی است، غزالی از یک سو صوفیگری را تبلیغ نموده و دیدگاه فلسفی را طرد می‌کند اما از سوی دیگر به پیشنهاد و نگارش منطق دست می‌زند که پایه هر نوع فلسفه‌ای است؟

جابری برای یافتن رمز این تناقض از گام سوم (تبیین

جابری: شرق‌شناسانی که از روش تحلیلی - زبان‌شناختی بهره گرفته‌اند، نهایت تلاش خود را به کار برده‌اند تا نشان دهند که افکار و فلسفه مسلمانان، همگی ریشه در یونان باستان دارد و برگرفته از آموزه‌های آتنیان است و از خود چیزی تازه و نو ابداع نکرده‌اند

- تقی‌زاده و ابوطالب صارمی، چاپ دوم - تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۷۶۶.
- ۲- محمد عابد الجابری، من أجل رؤية تقديمية لبعض مشكلاتنا الفكرية و التربوية (الدار البيضاء: دار النشر المغربية، ۱۹۷۷)
- ۳- محمد عابد الجابری، نحن والتراث: قراءات معاصرة في تراثنا الفلسفي (بيروت: دار الطليعة، ۱۹۸۰)
- ۴- محمد عابد الجابری، التراث والحداثة - ط. الثانية بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، ۱۹۹۹، فصل ۷.
- ۵- همان، فصل دهم
- ۶- همان، فصل ۸.
- ۷- همان، ص ۱۰.
- ۸- دیوید لایون، پسامدرنیته، ترجمه محسن حکیمی - تهران: آشتیان، ۱۳۸۰، ص ۴۲.
- Adam Jessica Kuper, The Social Science
546. encyclopedia, 2nd Edition, London and New York;
Routledge, 1996. P.
- ۹- الجابری، پیشین، ص ۱۶.
- ۱۰- همان، ص ۱۷.
- ۱۱- همان، فصل ۱۱.
- ۱۲- جابری، پیشین، فصل ۱۱.
- ۱۳- جابری، پیشین، صص ۲۷ - ۲۶.
- ۱۴- همان کتاب، فصل چهارم
- ۱۵- همان کتاب، فصلهای دوم و پنجم.
- ۱۶- همان، ص ۳۲.
- ۱۷- جابری، پیشین، ص ۱۷۴.
- ۱۸- در این مورد می‌توان به آثار زیر مراجعه کرد:
- صادق زیبا کلام؛ سنت و مدرنیسم: ریشه‌یابی علل ناکامی اصلاحات و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار. تهران: روزنه، بی تا
- داریوش آشوری؛ ما و مدرنیته - تهران: مؤسسه صراط، ۱۳۷۰.
- محمود سریع القلم؛ عقل و توسعه یافتگی، مقاله «سنت» مدرنیسم و توسعه». - تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶.

سعی خود را به کار می‌گیرد تا تناقض‌های موجود بین دو مفهوم و نیز نحوه ارتباط بین آن دو را مشخص نماید و به خوبی از عهده این کار برمی‌آید. اما به نظر می‌رسد عواملی چند باعث ضعف منطق نویسنده شده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- نبود انسجام درونی میان فصول مختلف: با وجود اینکه بیشتر بحثهای طرح شده به موضوع اصلی کتاب مربوط می‌شوند اما به علت اینکه این بحثها بصورت مقاله‌های جداگانه یا سخنرانیها و مباحثاتی با دیگران می‌باشند، انسجام درونی کتاب چندان محکم نیست و در برخی از مقالات بحثها بصورت تکراری طرح می‌شود و در برخی موارد مطلب بطور کامل طرح نمی‌شود و ضمن آنکه بخش سوم که به بحثها و مناظره‌ها اختصاص دارد، بیشتر به ایرادات دیگران بر آثار قبلی مؤلف و پاسخ وی به آنها مربوط می‌شود.

۲- از آنجا که موضوع اصلی کتاب نحوه خوانش متون قدیمی می‌باشد، جای مباحث هرمنوتیکی خالی است.

۳- در بحث مربوط به شرق‌شناسی، به اثر مهم ادوارد سعید و اشکالات وی اصلاً اشاره‌ای نشده است و جا داشت مباحثات وی تا حدی مد نظر قرار گیرد.

۴- به نظر می‌رسد ارزیابی برخی از آثار شرق‌شناسان خیلی بیطرفانه صورت نگرفته است و هر یک به نوعی تخطئه شده‌اند و بویژه این مسئله چندین بار مورد انتقاد قرار گرفته است که شرق‌شناسان، در تحقیق افکار و اندیشه‌های اسلامی، بیشتر مشکلات و معضلات فکری رایج در جهان غرب را مد نظر داشته‌اند تا اینکه اندیشه‌های غیر اروپایی را مستقلاً مورد بررسی قرار دهند. شاید بتوان گفت که این امر تا حد زیادی طبیعی است و هر محقق معمولاً تحقیق خود و حتی موضوع پژوهش خود را با توجه به معضلات، مشکلات و دغدغه‌های فکری خود شروع می‌کند و از این مسئله گریزی نیست و نمی‌توان چنین ایرادی را بر شرق‌شناسان گرفت و شاید بهتر باشد تلاشهای عده‌ای از آنها با دیدی بیطرفانه مورد ارزیابی قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها: